

مرکز خیام برگزار کرد:

نشست بین المللی شاعران پارسی گو و اسپانیایی زبان



جسیکا فرودنتال



آندرس سیسنگرو



ویکتور هوگو دیاز



هادی سعیدی کیاسری



نورعلی نورزاد



تانیا عاکفی

به گزارش فاطمه بیات فر مسئول مرکز خیام، این مرکز نشست بین المللی شاعران پارسی گو و اسپانیایی زبان را شنبه 29 آبان ماه 1400 با حضور شاعرانی از ایران، تاجیکستان، افغانستان، مکزیک، شیلی و بولیوی برگزار کرد. در این نشست که به صورت مجازی برگزار شد، دکتر هادی سعیدی کیاسری (شاعر ایرانی)، دکتر نجمه شبیری (رئیس نشست)، دبیر اجرایی و دو مترجم برای برگزاری این نشست چهار ساعته در سالن مطهری دانشکده زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی استقرار یافتند و علاقه مندان و دیگر شاعران در فضای مجازی از طریق لینکی که قبلاً اعلام شده بود به جلسه پیوستند. در ابتدای نشست خانم دکتر شبیری (رئیس نشست) پس از خیر مقدم و بیان هدف نشست به معرفی شاعران پرداخت.

این نشست شامل دو قسمت بود. در قسمت اول پس از معرفی شاعرها از آنها خواسته شد درباره سبک شعری خود توضیح دهند. شاعران پس از صحبت درباره سبک شعریشان و ترجمه آن توسط مترجمان، شعری که از قبل انتخاب کرده بودند را خواندند و همزمان ترجمه شعر بر روی صفحه برای مخاطبان به نمایش گذاشته شد.

بخش اول: سبک شعری خود را چگونه می بینید؟

دکتر نورعلی نورزاد (تاجیکستان):

صحبت درباره سبک شعری برای من دشوار است. این را دیگران باید قضاوت و بررسی کنند. اما من چنین می‌پندارم، که سبک شعر ما از صدای آبشار چشمه‌سار کوهستان، امواج دریای زرافشان و موسیقی باران شامگاهی روستا، نغمه‌های بلبلان شاخسار باغ پدر، آهنگ رود، خوانش پرندۀ بالای شاخه‌های بید لب آن، آله‌های مادر و حکایات نجیب و حکمت‌های صمیمانه قبله‌گام در آیینۀ خاطره‌ها سرچشمه می‌گیرد. شعر در شناخت من تصویر همین زیبایی‌های طبیعت است، که در حجم آن زندگی می‌کنیم. تجلای یک حالت روانی، تصویر یک لحظه و گاهی چند لحظه و فرصت عمر، بهانه‌ای برای تسلی دل خود انسان، گفتگو با خود در کنج تنهایی، که بعداً به مکالمه‌ای با انسانیت بدل خواهد شد. از این رو، خدای را شاکرم، که شعر به عنوان یک پناهگاه انسان از تمام رنج و اذیت و دردهای زندگی، مهمترین وسیلهٔ رسانیدن پیام خود به اهل دل، معرفت هستی و شناخت زندگی و زیبایی‌های آن، تفسیر حال و هوا، اندیشیدن در بارۀ ماهیت بودن و رسالت آمدن و رفتن و بالاتر از همه خود را شناختن هست.

عرض من از این مقدمه و رجوعی کوتاه به شناخت شعر آن است، که به نظر اینجانب جامعه به پیش می‌روم و ما سوی مرحله‌های جدید زندگی قدم می‌نهییم، همانا احساس می‌کنیم، که با همه نوشدنهای اجتماعی و تکنیکی و تیکنالوژی در ادامه راه بزرگان گذشته خویش هستیم و سبک شعر ما دوام جادۀ نیاکان ماست، که در سرگه آن استاد رودکی قرار دارد.

البته، در این جادۀ پرشیب و فراز شعر، که به قول حافظ بزرگ “طفل یکشبه آن باید ره هزارساله برسد”، به تعبیر مولانا ما هنوز از اندر خم یک کوچه‌ایم .

ما نسل خوشبختیم، که از برکات استقلال ملی تاجیکستان در کشور ما فضای خوب ایجاد می‌فرهم آمد. مهمتر از همه، ما به اصل خود برگشتیم و امروز امکان داریم، که آثار تمام بزرگان را مطالعه نماییم و از کلام و اندیشه‌هایشان بهره بگیریم. این بهره‌مند و فیض‌گیری واقعاً برای تکمیل اشعار و افکار ما شاعران امروز تأثیر مطلوب گذاشت. بخصوص، صدسالی است، که با سبب نفوذ معنوی بیدل بزرگوار در خانواده‌های تاجیکان، مخصوصاً رواج محفل‌های بیدل‌خوانی در ذهن و اندیشهٔ شاعران ما تأثیر مطلوب کلام و افکار و سبک سخن ابولمعانی مؤثر است. من، که خود سالهاست، روی شعر این سخنور معنی تراز و خیال‌پرداز تحقیق می‌کنم، پرتو سبک سخن بیدل را

احساس می‌کنم، خاصه در زمانی، که امروز غزل بیدلانه گفتن از شیوه‌های مطلوب پذیرفته شده است. به قولی اگر گاهی رودکیوار بگوییم غزل، گاه دیگر "اعجاز سبک تجدد سخن بیدل" ما را به خود جذب می‌کند

افزون بر 150 سال است، که شیوه بیدلانه در تاجیکستان رایج است و حتی در زمان شوروی شاعران از تبخّر شعر بیدل بهره‌ها داشته‌اند، که نمونه‌هایش را ما در کلام استادان عینی، لاهوتی، میرزا تурсون‌زاده و دیگران به مشاهده می‌گیریم. حتی در شعر استاد لایق با آن همه سلاست و سادگی و رودکیوار بودنش، در شعر استاد فرزانه با همه نزاکت و نجابتش ما پرتو کلام و اندیشه بیدل را احساس می‌کنیم، که من در این مورد مقالاتی جداگانه هم نوشته‌ام.

ولی با این همه اگر سخن در مورد سبک شعر برسد، چون ما شاعر امروزیم، باید شعر ما هم شعر روز باشد. شعری، که برای امروز و از زبان امروز صدا دهد و در هر سطرش شریان زندگانی جاری بشارد. همین ویژگی مهم شعر باعث شده، که از ارسطو تا امروز شاید میلیونها تفسیر برای شعر ایجاد شده و امروز هم حاصل می‌شود و فردا و فرداهای دیگر.

البته، هر شاعر بیرون از این همه بهره و اثربرداریها سبک فردی خود را هم داراست، چون شعر او تجسم یک حالت روحی، یک لحظه زندگانی خویش، حال و هوا، حس و معرفت خود وی است، که همین ویژگی برای فردیت بیان و صدا و سخن وی عامل می‌شود. من بر این نظر هستم، که شعر کلامی یا سدايست، که باید از دل بخیزد و به دل نشینید. امیدواریم، که شعری گفته باشیم، که از دل خيسته و به دلی نشسته باشد.

آقای آندرس سیسنگرو (مکزیک):

من از همه‌ها می‌آیم، از همه‌ها یک سکوت عمیق، در بین ستارگان راه می‌روم، من مرکز جهان نیستم اما در مرکز جهان حضور دارم. تنها هستیم اما در تنهایی خود در کنار هم در حال راه رفتن هستیم. سوال می‌کنم از خودم درباره هر چیزی مرا احاطه می‌کند و با نوعی درگیری با خودم به همه سوال‌ها جواب می‌دهم. از زبان‌های مختلف می‌آییم. از زبان‌هایی که به هم آ«یخته شده اند من میدانم از چه زبانی می‌آییم من از همه‌ها می‌آیم. در واقع من از سفری می‌آیم. من خود را از جرگه شاعران بادیه نشین می‌دانم. که از قدیم می‌گویند.

من مکزیکی هستم و در مکزیکی به دنیا آمدم و در همه آبهای زمینی در حال حرکت هستم. شعر همچون مبدا همه چیز یک علم است. از فریاد می‌آید تا میرسه به لالایی‌ها. همه می‌توانند جزئی از شعر بیابند. من خودم را جزوی از ملت شاعران می‌دانم. و از اونجا در واقعا زیربنای من شکل گرفته است. در مکزیکی 78 زبان مختلف صحبت می‌شود. هر کدام از آنها یک آموزش مختلفی به همراه دارد. در واقع تکه تکه شده در این چرخ زبان‌ها، احساس می‌کنم که شعر در واقع از من تراوش می‌کند. در این زمانی که ما فرصت این را داشتیم کنار هم

زندگی کنیم در این لحظه اولین یالگرد بعد از پاندمی کرونا. می توانم احساس کم مفاهیم و شکاف ها را. الان دلم می خواهد یک همه‌مه را با شما به اشتراک بگذارم. (یک شعر می خواند)

آقای ویکتور هوگو دیاز (شیلی):

من فکر می کنم که شعر من بر مبنای مشاهده و تجربه بنا شده، من دوست دارم چیز هایی که مادی و ملموس هستند را به صورت سمبلیک در شعرم استفاده کنم. فکر می کنم هر اتفاقی که در دنیا می افتد را ما می توانیم به زبان سمبلیک، تبدیل به شعر کنیم. این شعر بر اساس نگاه هست، فراتر از کلام و فراتر از رنگ و کلام، در خدمت تصویر سازی ای است که شاعر استفاده خواهد کرد.

تاریخ شعر شیلی به این صورت بود که بیشتر به جنبه های سیاسی و کلاسیک می پرداختند و نسل شاعران همدوره ی من، نسلی شد که یک تغییر اساسی در شعر ایجاد کرد؛ نسلی که بعد از دیکتاتوری شیلی و ورود به یک فضای شبه دموکراسی در شیلی، برقرار شد. در واقع مفهوم شعر بیشتر مربوط به جوان ها و فضای مدرن شیلی است. ما تلاش کردیم در شعر به احساس های جدید بپردازیم. شاعرانی که به هیچ قید و بند خاصی تعلق نداشته باشیم و خلأ جدید را پر کنیم؛ آنچه در فضای شهری و خیابان ها اتفاق می افتد را در اشعارمون نمایش بدهیم.

هدف نهایی ما این است که به اسطوره شناسی شکل بدهیم و زندگی روزمره را به نمایش بگذاریم. من شاعر شهر هستم و اتفاقاتی که در شهر می افتد را نمایش می دهم.

من کتاب هایی منتشر کردم اما در قید و بند چاپ کتاب نیستم اما بیشتر به دنبال تجربه و زندگی هستم و احساس کردم که در زمینه ی ادبیات، شعر می تواند احساس من را نشان بدهد بنابراین من شعر را انتخاب کردم.

خانم جسیکا فرودنتال (بولیوی):

صحبت کردن در مورد جهان شعری برای من ساده نیست اما به مرور زمان، بعضی نکته هایی هست که در آثارم وجود دارد. من تجربه ی زیستن را به اشتراک می گذارم. مثلاً در کتابم، صدای زنانی که تجربه هایشان را زیسته اند را همراه با یک طنز سیاه به اشتراک می گذارم، زیرا برای من دستکاری کردن این نکته ها، نوشتن و شعر سرودن با آن ها، همراه با این طنز سیاه، خیلی مهم است.

شعر من شعری است که باید در بافتاری که در آن ساخته می شود، در آن بافتار، ساختار شکن باشد. هم در "هاردور" و هم در "دمو" و هم در "تیغه ی برگ ها"، در تمام آثارم، ساختار شکنی زبان به چشم می خورد و شعرم بیش از هر چیز، شعر تجربی و تصویری است.

از آنجایی که من در حیطه های مختلفی کار می کنم، مثل سینما و موسیقی، از این نقطه نظر ها هم به شعر نگاه می کنم. همه ی این تجربیات، به من چیز هایی داده اند که باعث شده است در شعرم تجلی پیدا کند و استعاره از این ها را در شعرم می توانیم ببینیم.

در کتاب آخرم، درباره ی تجربه ی مادری نوشته ام و انتقال این تجربه برای من بسیار سخت بوده است و از هر چیزی که توانستم، از تجارب جنبی برای خلق این اثر استفاده کرده ام .

در پایان می خواهم بگویم آنچه گفتنش ناممکن است، چیزی است که برای من جالب است.

دکتر هادی سعیدی کیاسری (ایران):



ما مردم فارسی زبان و به طور خاص ایرانی ها، خویشاوندی ویژه ای را با مردم آمریکای لاتین احساس می کنیم؛ به خاطر نوع سلوک و نوع تعلیم ما و سرنوشت و تقدیر که تقریباً مشترکات زیادی دارد.

این خویشاوندی موجب شده تا ما در ایران و کشورهای زبان فارسی، توجه ویژه ای به آثار شاعران و نویسندگان آمریکایی لاتین داشته باشیم. در طول سه چهار دهه ی گذشته،

همواره شعر و ادبیات داستانی آمریکای لاتین جزء پرفروش ترین آثار در سرزمین های فارسی زبان بوده است. تپندگی و زندگی که در شعر و ادبیات داستانی آمریکای لاتین وجود دارد، به همان شکل، با یک نما و شرایط دیگری در ادبیات فارسی هم وجود دارد و به این علت، این خویشاوندی در بین شاعران و نویسندگان ما نیز تجلی می کند.

من شخصاً این فرصت را داشته ام که حدود ۳۰ سال پیش با کمک خانم دکتر نجمه شبیری که از استادان برجسته زبان اسپانیایی در ایران و از بزرگترین معرفی کنندگان ادبیات آمریکای لاتین هستند، این فرصت را داشته ام که

در کنار ایشان، چهره های امروز ادبیات آمریکای لاتین را بهتر بشناسم.

خوشبختانه ما پیش تر به کمک ایشان کنگره ادبیات لاتین را در ایران برگزار کردیم و با نویسندگان مختلف گفت و گو کردیم.

انجمن ادبیات ایران در طول این سالها هم با کمک خانم دکتر نجمه شبیری این کارها را پیگیری کرده است و برنامه های مختلفی را برای شناخت بیشتر ادبیات آمریکای لاتین در حوزه شعر و چه در حوزه داستان انجام داده ایم.

بنابراین جلسه ی امروز، فرصت مغتنمی است تا بتوانیم با کسانی که در آن سوی آب ها هستند. با کسانی که نوع نگاهشان به جهان با ما شبیه است، در یک گفت و گو شرکت کنیم.

برای پاسخ به این سوال که شعر من چه سبک و چه موضوعاتی دارد، من برای این سوال پاسخی چند وجهی دارد و پاسخ خواهم داد.

من یک فارسی زبان هستم و فارسی زبانان یک عقبه بسیار طولانی و و بسیار پربار و ثروتمندی در حوزه ادبیات دارند و به طور خاص در شعر!

یکی از بزرگترین شاعران کلاسیک ما، یکی از بزرگترین شاعران جهان جناب حکیم نظامی یک بیت درخشانی دارد که بارها شعر را در آثارش ستایش کرده است. در این بیت حکیم نظامی شاعر بزرگ می فرماید در سطح کرامت و بزرگی، ابتدا پیامبران هستند و سپس شاعران.

ثنایی شاعران دیگر ما، شاعران را آموزگاران مردم تلقی می کند. کسانی که نسبت انسان ها را با مبدا و معاد و نسبت انسانها را با حقیقت و نفس حقیقت در جهان روشن می کنند.

شاعران ابتدا اسرار هستی را درک می کنند و سپس آن اسرار را به زبانهای مختلف برای دیگران روایت می کنند.

من یک فارسی زبان هستم و در ادبیات فارسی، شاعری یک موهبتی است که از آسمان به انسان داده می شود. عموم فارسی زبانان شاعر هستند مگر اینکه خلافت ثابت شود! شاعر شاعران بودن کار سختی است؛ چون همه ی مردم فارسی زبان، درکی از شعر دارند و ذخیره از فهم معرفتی شعر را دارند.

شعر فارسی در منطقه جغرافیایی خودش محدود نشده است و شعر همه جهان است. کسی نمی تواند بگوید که رومی، خیام و حافظ فقط برای فارسی زبانان است! فارسی زبانان فقط فرصت این را دارند که بهتر بتوانند راز ورزی ها و اشارات این شاعران بزرگ را درک کنند.

برای من شعر، زبان گفت و گو با خویش و گفت و گو با جهان است.

ما شاعران نقاش و عکاس نیستیم که فقط واقعیت موجود را بازتاب دهیم؛ وقتی این واقعیت از صافی ضمیر و صافی ذهن و زبان رد می شود، معلوم می شود که ما علاوه بر این پوسته واقعیت، اسرار پشت آن را هم دیده ایم و یک روایت دیگری از واقعیت عرضه کرده ایم.

علاوه بر این، برای من شعر ظرافت و ارجمندی زبان ورزی را نیز دارد و برای من بخشی از شعر، معماری کلام است.

من فارسی زبان هستم و امیدوارم بتوانم شاعری برای فارسی زبان ها باشم.

خانم تانیا عاکفی (افغانستان)

از دید من انسان امروز همانطور که ویرجینیا وولف می گوید، تغییر کرده است و تغییر در این است که ما فکر می کردیم یک زمان در دوره ی ماشین زندگی می کردیم اما از زمان ماشین گذشته و در دنیای اینترنت و سرعت زندگی می کنیم. این گذشت و زندگی پویا، برای شاعر، نویسنده و برای هر کس دیگری، راهی را باز می کنند تا بازتابی از اندیشه هایی که در جامعه وجود دارد، بدهد. من فکر می کنم انسان در ذات خود تغییر نکرده است اما آزاد شده است. آزادی فکری نویسنده امروز هم بازتاب دهنده انواع آزادی هایی است که در جامعه رایج است.

اثر با تولید یک هنرمند باید صدایی باشد که بازتاب دهنده انسان مدرن باشد. همانطور که آقای کیاسری گفتند، در جامعه امروز ما انسان های سرگردانی هستیم و وابسته به پدیده های مختلفی هستیم. شعر من که بهتر است آن را متن بنامم، از یک فلسفه پیروی می کند که پایان یک روایت را به ابتدای روایت دیگری متصل می کند و این سلسله ی وصل کردن آغاز و پایان ها، خودش جریان داشتن یک سلسله ی نوشتاری در ذهنیت یک انسان مدرن است. این خود باعث می شود که نویسنده امروز، متون مختلف را در شعر خود بیاورد، لایه های معنا را در مسیر آورد و به خواننده انگیزه بدهد که برداشت های مختلفی را از یک متن داشته باشد، به معنای تازه تری برسد و خواننده دیگر یک مصرف کننده بدون تفکر نباشد! بلکه خود خواننده هم بتواند یک تفکر و اندیشه نو و یک معنای دیگر از متن یک نویسنده و شاعر ایجاد کند. همان طور که خانم جسیکا گفتند، در شعر نه تنها بازتاب اندیشه ها وجود دارد بلکه ساختار شکنی و ساختار گشایی هم وجود دارد. خواننده پس از خواندن یک شعر و یا یک متن، باید به ساختار های تازه روی بیاورد و برداشتی تازه از اثر بکند.

بخش دوم: زیر بنای شعر شما وقتی آن را فارغ از دید اجتماعی یا سیاسی و فقط برای خود می سرائید، چیست؟

خانم جسیکا فرودنتال اواندو (بولیوی):

ما نمی توانیم از این مسائل دور بشویم. همه چیز به نحوی با مسائل سیاسی و اجتماعی پیوستگی دارد. حتی وقتی برای خودمان فکر می کنیم، باز هم این مسائل وجود دارند. حتی وقتی با خودمان تنها هستیم.

من می خواهم در اینجا از نویسنده ای که برای من اهمیت زیادی دارد یعنی اکتاویا والتر سخن به میان بیاورم. وقتی به آثار او نگاه می کنیم، یکی از شخصیت هایی که در آن به چشم می آید شخصیتی است که دچار مساله ای به نام "همدلی بیش از حد" شده است؛ یعنی اینکه فرد بیش از اینکه بتواند لذت، شادی و سرخوشی دیگران را احساس بکند، دردشان را احساس می کند!

من سبک خودم را روایی می دانم؛ جدا از این، نوشتن به من کمک کرده تا تفکراتی که از قبل در مورد شعر در ذهنم بوده را به پایان برسانم. والتر می گوید: ژانر علمی-تخیلی برای من جالب است زیرا امکانات درونی آن بی شمار است و دیوارهایی که بخواهند ما را محدود کنند، وجود ندارد. شرایط انسانی هم وجود ندارد که مجبور باشیم به خاطرش چیزهایی را سرکوب کنیم .

شعر به من این اجازه را می دهد و برای من این است. وقتی می نویسم، نوشتن برای من یک تجربه بیرونی است؛ یک زندگی و یک کابوس!

وقتی می نویسم آن چیزی که تجسم کردم، با یک فیلتر اولیه بیرون ریخته می شود که این فیلتر، همان همدلی بیش از حد است. یعنی این که بتوانم خودم را در جای دیگری بگذارم. به جایی "او". صدای او چیست و با چه صدایی صحبت می کند؟

نوشتن و خواندن این را به تو یاد می دهد، اینکه آگاه باشی که وقتی با زبان شعری کار می کنی، با یک مخاطب درونی شعر می گویی و در عین حال برای مخاطب بیرونی هم می نویسی! یعنی شعر به تو اجازه می دهد که هم به موقعیت خواننده آگاه باشی و هم به وضعیت مخاطب درونی!

مفاهیم سیاسی و اجتماعی همیشه وجود دارند اما برای اینکه آنها را زیر سوال ببریم و مورد بازخواست قرار دهیم. من برای اینکه صدای شعری خود را پیدا کنم، خودم را جای دیگران می گذارم.

دکتر هادی سعیدی کیاسری (ایران):

از دید من و برای من همه پرسش های ساده و دشواری که برای هر انسان در هر مرحله از زندگی اش پیش می آید، می تواند برای یک شاعر، خواستگاه یک شعر باشد .

زندگی مجموعه ی چالش ها و زیر و بالا هایی است که در حالی که موضوع شعر است، می تواند خواسته و انگیزه شعر نیز باشد.

قدمای ما در زبان فارسی، به این بخش از موضوعات در نقد شعر "دوای" می گفتند؛ یعنی خاستگاه ها و انگیزه ها. به طور کلی آن را به دو بخش تقسیم می کنند: عشق و نفرت.

به نظر من شاعر در مواجهه با خویشتن، جلوه های مختلف خود و در مواجهه با جهان، در موقعیتی قرار می گیرد که تماشایی را می بیند و آن تماشا ممکن است انطباق کاملی با واقعیت بیرونی نداشته باشد! یک تماشایی برای شاعر ایجاد می شود که به قول ارسطو، شاعر آن را روایت می کند.

به زبان قدمای ما، آینه ی وجود شاعران، برای بازتاب دادن حقایق هستی، حساس تر است؛ برای همین حافظ (شاعر ایرانی) می گوید :

"کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست

این قدر هست که بانگ جرسی می آید"

شاعران هم یک چیزی می شنوند یا می بینند و سپس کدهایی را در شعر خود ثبت می کنند که این پیام باید به مخاطب برسد. همانطور که خانم عاکفی گفتند، اگر روایت هایی از یک شعر نباشد، آن شعر مرده است. بنابر این مخاطب می تواند از این کدها استفاده کند و حتی به مقصود دیگری برسد.

بنابر این، شاعر دائم در حال کشف سوال و پاسخ دادن به سوال، برای خودش و برای دیگران است.

من امیدوارم که صدای شاعران جهان در این روزگار که روزگار ازدحام انواع رسانه ها و صداهاست، میان همه های بشمار، صدایی رسا باشد که بتواند اصرار هستی را کشف کند، بتواند راه های درستی را روایت کند و در مکاشفه ی خود و مکاشفه ی هستی، نقش حقیقی خود را ایفا کند.

درود بر شعر و درود بر شاعران!

خانم تانیا عاکفی (افغانستان):

من فکر می کنم که شعر یک رشته عمیقی با جامعه خود دارد. حتی وقتی تنها هست، باز هم از بیرون تاثیر پذیر است و این تأثیر پذیری باعث می شود تا بازتابی از جامعه خود باشد .

این بازتاب بودن، پاسخگویی به مشکلات جامعه نیست! بلکه شاعر، نویسنده یا هنرمند امروز باید تخم اندیشه را در جامعه بکارد و کاری کند که نوشتار یا هنرش بازتاب جامعه باشد؛ اما خود خواننده را به اندیشیدن وادارد. از دید گذشته و کلاسیک، شاعر یا نویسنده باید بازتاب کننده و پاسخگوی مشکلات باشد در حالی که در دید امروزی این است که باید اندیشیدن را در انسان زنده کند و چراغهایی را در ذهن خواننده روشن کند که باعث تفکر بشود و خود خواننده بتواند معنا های مختلفی برداشت کند. این دقیقاً فلسفه "ریزوم" است که در شعرهای من وجود دارد.

همچنین در شعر مسئله کلان روایت، یعنی بزرگ کردن یک بخش یا یک منبع وجود دارد. این در شعر امروزی کاربردی نیست. زیرا انسان امروز از همه قید و بندهای مذهبی سیاسی و غیره آزاد است و به طور دیگری می تواند فکر کند.

همچنین خود شاعر یا نویسنده آنقدر اهمیت ندارد؛ در واقع متن یا شعر است که مهم است و نویسنده را از متن جدا می سازد. برای مثال شاعر می تواند در شعر، شخصیت منفی ایجاد کند و این ارتباطی با شخصیت خود شاعر ندارد. شاعر پا به پای جامعه خود می دود و نیازی ندارد تا کلمات و عبارات سخت استفاده کند. فقط کافی است تا شرایط را بازتاب دهد و مخاطب بتواند برداشت های مختلفی داشته باشد.

آقای ویکتور هوگو دیاز (شیلی):

در مورد پاسخ به این سوال باید بگویم که نقل قولی از ویلیام پارتنر به یاد می آورم که می گفت ادبیات اصولاً بر اساس مشاهده و تجربه شکل می گیرد. بدون شک، منظور از تجربه ای که عنوان کردم، تجربه ی شاعرانه است. یعنی درک پیچیدگی ای که یک شعر در خودش دارد .

در مورد مشاهده، منظور ثبت و ضبط تمام تصاویر و وقایعی است که میتواند رخ بدهد. برای مثال: سیاسی، سمبلیک، فرهنگی... که مملوء از معنا هستند.

این نقل قولی که در کتاب "بدون لمس" آورده ام، یعنی من درحالی که راه می روم، می نویسم و بعد آن را تصحیح می کنم. این روند ساختار و نگارش من و رویکرد من به شعر را تفسیر می کند .

منظورم این روند تامل و تفکر هست، قالب بندی و زیباشناختی ثبت و ضبطی که از اتفاقات انجام دادیم است که باید به شکل زیباشناختی ببینیم. در واقع این یک روند بینش است، یک روند حس ششم شاعر است که به دنبال آن ندا است که به آن شکل مادی بدهد و آن نیاز را برطرف کنید .

در واقع یک نیروی محرکی هست که از ما می خواهد آنچه گذرا است و می بینیمش را در قالب زمان بیاوریم و آنچه اتفاق می افتد را به مخاطب نشان بدهیم که در نهایت معنی آن، تلاش برای ایجاد شعر است. این یک مسیر و راه است تا به اتمسفر و اکسیژنی برسیم که می خواهیم در شعر تنفس شود .

در مورد خود من، یک روند حساس گونه و خصوصی هست، وقتی می نویسم، دوست دارم خودم را به جایگاه خواننده برسانم که در زمان نگارش شعر غایب هست اما همزمان با من هست و به صورت گذرا، شعر مرا خواهد دید .

قبل از شکل گرفتن شعر، نکته برداری، حس اتفاقات، بازی با جملات، دیدن علائم ها، شنیدن صدا ها... ماده ی خام و سمبلیک که ما قبل از شعر از آن استفاده می کنیم. مرحله ی اصلی شعر، در مرحله ی صیقل دادن آن شکل می گیرد و آن اثر زنده، بعداً به وجود می آید. هر شعر چیزی قبل از خود ندارد و آن شعر یک اثر یگانه است و از تمام آثار دیگر مستقل است. شعری که من می گویم دوست دارم اثری باشد که در عین حال که در سکوت است، کاملاً خودش را نمایان کند و تمام مقصود مرا به مخاطب انتقال دهد.

دکتر نورعلی نورزاد (تاجیکستان):

همه شاعرها، شعر را ابتدا برای خود می گویند، چون شعر افاده حال و هوا و تجسم یک حالت روان انسان است. چون انسانهای دیگر با این کلام موزون و مخیل آشنا می شوند و آن را تجسم حال و هوا یا حالت روانی خویش می پندارند و گمان می کنند، که حرف دل ایشان را گفته اند، این شعر مال انسانیت و با انتشار آن مال ادبیات می شود. چون این شعر در این مورد ترجمان دل انسانها، بیانگر راز و نیاز، شارح حالت روانی، عاطفه های شادی و غم و اندوه همگان می گردد و حتی انسانهای دیگر با تأسف می گویند، که این شعر را باید من می گفتم. اما رسالت سرودن را همانی بر دوش دارد، که به قول بیدل "دل او از چاشنی داغ محبت بهره مند گردیده و اقتدار تفسیر این همه حال و هوا را در ترکیب واژه و کلمات و مصراع صاحب است، یعنی نفری، که او را شاعر نام گذاشته اند .

به نظر من، زیربنای همه گونه شعر نخست همین زندگانی جاریست، که از وجود آن شاعر بهره مند می شود، رنج و اذیت می کشد، شادی می کنند و می بالند و از لحظه های حسّاس آن الهام می گیرد، تا حقیقت آن را در قالب واژه ها بگنجاند. برای انتقال واقعیت زندگی به سرحد شعر البته صور خیال، اندیشه و تفکر، شیوه بیان برایش یاورند. از زندگانی واقعی تا به جهان خلاق شاعر، عالمی، که این واقعیت را شاعر توسط واژه ها در آیینۀ اندیشه و تفکر و خیال خویش تجسم می کند، فاصله شعر گفتن است، یعنی زمان تولد شعر .

در مورد زمان و مکان ولادت شعر می‌خواهم یک مطلب را تأکید نمایم. زمانی بود، که مسئولیت مدیریت بخش پژوهشی دانشگاه دولتی خجند را بر دوش داشتم و آن روزگار مسئول اجرای کارهای زیاد اداری بودم. روزی از دوستان شاعر من به دفتر آمد و این همه مسئولیت و مشغولیت را دیده سؤال کرد :

با این همه مصروفیت و مسئولیت کی فرصت پیدا می‌کنی، تا شعر بگویی؟

من بدهتاً این بیت گفتن، که بعداً آن غم یک غزل شد

کارم ز سر و گوش زیاد است، و لیکن

در خانه زنبول عسل شاخه نیل است .

من گمان می‌کنم که شعر زمان و مکان سرودن خود را دارد، که آن جایگاه را هیچ چیزی گرفتن نمی‌تواند و آن فرصت همیشه برای گفتن شعر خالی است. استاد عبدالجبار سروش را این فرصت را میان مستی و هوشیاری تصویر کرده‌اند. وقتی فرشته الهام به سراغ انسانهای شاعر می‌آید، هیچ کاری یا عملی نمی‌تواند آن سدّ راه گفتن و سرودن باشد. از زندگانی شکرگزاریم، که انگیزه‌های زیادی برای شعر گفتن را برایمان عطا کرده‌اند و شاید برای حضور این انگیزه‌ها روزانه همین کار و بار، مشغولیت، برخوردهای فکری و روح، عاطفه‌ها عوامل را فراهم می‌آورند، تا شبانه و ایام حضور صبح فرشته الهام به سراغ ما برسد. تا شعر بگوییم. ابوسید ابوالخیر برحق فرموده :

شب خیز، که عاشقان به شب راز کنند،

گرد در و بام دوست پرواز کنند.

هر جا، که دری بود به شب درینند،

الّا در دوست را، که شب باز کنند .

در مورد شعرهایی از شمار این شعر، که امروز منظور شما دوستان ارجمند کردم، باید بفزایم، که از جمله سلسله اشعاریست، که برای پدر بزرگوارم، حضرت قبله‌گاه ارجمنده بخشیده شده است. شکرگزار از قسمت هستم، که هرچند پدرم استاد فنّ شیمی بودند، اما دلبستگی فراوانی به ادبیات داشتند. همین محبت بزرگ پدرم به ادبیات

بود، که مرا هم به این راه هدایت فرمود و از فیضان صحبت‌های فراوان حضرت قبله‌گاه انگیزه‌های زیادی گرفته‌ام. دانش‌های زیادی در علوم طبیعی، کیمیا، فلسف و عرفان داشتند، که شکرانه بهره‌های فراوانی از آنها برداشته‌ام و بارها به این در سلسله اشعار خویش اشارت کرده‌ام .

درگذشت پدرم در سال 2012 برایم اثری سخت گذاشت، چون بهترین انسان، استاد، دوست و هدایتگر خویش را از دست دادم. از آن سال تا کنون می‌خواهم تمام لحظه‌های زندگان او را تصویر کنم، چون کلیه روزهای عمرش قابل تجسم و تصویر است. از جمله، این شعر یک بخشی از صحیفه روزگار پدرم است و در این شمار سلسله اشعار سروده‌ام. حتی یک داستان منظومی با نام "یک چمن خاطره باغ پدر" هم نوشته‌ام. طوری همیشه در آرزوی آن هستم، که تمام زندگانی عبرت‌بخت او را به قلم تصویر درآورم، تا آبرز واقعیش را بیافرم. اما هر بار، که به یاد روزهایی، که او سایه سرم بود، می‌افتم و خمار صحبت‌های او می‌گیرد، تنها با گفتن چندین حرفهایی از این شمار و ایجاد چنین شعرها خود را تسلی می‌دهم، یعنی این شعرها در اصل در تسلی دل خود سروده می‌شوند. ولی باز هم احساس می‌کنم، که هنوز نتوانسته‌ام، نفسی از روزگار عبرت‌آین، زندگانی سرشار محبت و اخلاص و ارادتش را تصویر کنم...

آقای آندرس سیسنگرو (مکزیک):

من با مشکل بیان و تکلم به دنیا آمدم و نیاز به گفتار درمانی داشتم و صحبت برای من بحران بود. سبک من از همه‌همه نشات می‌گیرد صدایی که از چیزها دریافت می‌کنم.. قل و قالی که دریافت می‌کن و آن را تجزیه می‌کنم. و آن‌ها واژه‌ها هستند که گاهی وجود دارند و گاهی نه. این واژه‌ها در خود چاشنی دارند. واژه‌ها پیشفرض واقعی نیستند بلکه تبدیل به کنش می‌شوند و تبدیل به اشعار کیمیاگرانه می‌شوند.

شعر در تنهایی خودم نوعی دیالوگ درونی است که انگار در آن تکه‌های یک آینه شکسته را در کنار هم قرار می‌دهم تا تصویری که در آینه در حال رقصیدن است را درک کنم در این لحظه وارد رگ ناب احساسات می‌شوم و نشانه‌های کیهانی و زمینی را می‌توانم دریافت کنم.. همانطور که روبن داریو گفته در عین حال که مثل لوله ای است که می‌تواند انرژی صاعقه را تخلیه کند. شعر برای من راهی است که از طریق آن زندگی را تبدیل به هنر می‌کنم و هنر زندگی کردن را تجربه می‌کنم.

ویژگی ها و المان های اشعار بستگی به هدف و کارکرد آن دارد. من گاهی چیزی خلق می کنم که "نئو" می نامم. جمله هایی که پایه واژگانش تنفس-فارغ از دستور-است و گروهی که "کانتاریا" می نامم. در واقع صداهایی هستند که بلند می شوند به سبک نوعی موسیقی. در اینجا دستور زایشی هست. متغیرهایی که الهام بخش هستند و مکاشفه شعر با ابعاد تاریکش.

این نشست بسیار مورد استقبال قرار گرفت و مرکز خیام تصمیم دارد که هر چهار سال یکبار آن را با حضور شاعران دیگر از دو زبان برگزار نماید.